بررسی

درباره فقر شهری

مارکس به رغم آنکه در سرتاسر آثارش به مسائل شهری بسیار کم پرداخته ولی در نوشته‌های دهه ۱۸۶۰ خود شهرهای بزرگ اروپا به‌خصوص زاغه‌های آنها را یکی از فضاهای کلیدی تمرکز و مناسبات اجتماعی شمرده که در آن نیرو و توان طبقه نیمهی پرولتاریا افزایش خواهد یافت و آن نیرو و توان را بیشتر احساس خواهد کرد. مارکس و انگلس در مانیفست کمونیست می‌نویسند: «بورژوازی روستا را تابع شهرها کرده است. شهرهای عظیم آفریده. بر جمعیت شهری در مقام قیاس با جمعیت روستایی به میزان کلانی افزوده، و بدین‌سان بخش چشمگیری از جمعیت را از بلاهت زندگی روستایی رهانیده است». همین است که امروزه به وضوح شاهد «بازگشت به مارکس» هستیم. کتاب «سیاره زاغه‌ها» اثر مایک دیویس از مهمترین آثار در این زمینه و خواندن مارکسیستی از تحولات شهری در دنیای سرمایه‌داری نولیبرال است. این کتاب با مرور تغییرات بی‌سابقه در شیوه‌های انباشت سرمایه و استثمار در اولوی برنامه تعدیل ساختاری در سطح جهان به بررسی عوامل مهم در شکل‌گیری کلان‌شهرها و حاشیه‌نشینی به ویژه در جهان سوم و ترکیب و لایه‌بندی‌های جدید در طبقه کارگر جهانی می‌پردازد.

دیویس در نوشتن کتاب «سیاره زاغه‌ها» به یافته‌های تجربی پژوهشگران دیگر و همچنین به سند پژوهشی سازمان ملل در مورد زاغه‌های جهان و چهره فقر شهری در هزاره جدید اتکا می‌کند. در بخشی از کتاب، دیویس درک‌های کلاسیک مارکسیسم را از طبقه کارگر به چالش می‌کند و در عین حال سؤالات و نتیجه‌گیری‌های مهمی را در رابطه با بیکار، طبقاتی و سازماندهی طبقه کارگر مطرح می‌کند. در کتاب دو نکته برجسته می‌شود. اول تأکید بر شکل‌گیری یک نیمه‌پرولتاریای یک‌میلیاردنفری که نویسنده آنها را بیکاران فعال می‌نامد و نشان می‌دهد که سرعت رشد این لایه از پرولتاریا فوق‌العاده بیشتر از طبقه پرولتر شاغل در اقتصاد رسمی است. نکته دیگر شکل‌گیری شهرهای بزرگ در «جهان سوم» تحت تأثیر قوه محرکه فقر است. در اغلب شهرهای بزرگ جهان سوم اکثریت جمعیت در زاغه‌نشینی است می‌کنند و روند رو به گسترش شهرنشینی نه ناشی از توسعه اقتصادی بلکه کاملاً مصطنوعی از روند توسعه اقتصادی در شهرهاست.

برنامه‌های تعدیل ساختاری را می‌توان سرآغاز سرطانی شدن رشد زاغه‌نشینی و فقر دانست. تعدیل ساختاری دربرگیرنده مواردی بود اعم از کوچک‌شدن بخش دولتی یا عقب‌نشینی دولت از حوزه خدمات عمومی، خصوصی‌سازی گسترده، قطع یوردهای عمومی و رفاهی (به بهانه صرفه‌جویی)، قطع سوبسیدهای اقتصادی، آزادسازی قیمت‌ها و... به واسطه همین سیاست‌های بی‌رحمانه است که فورا شاهد بدبدهایی چون پایین‌آمدن دستمزدها، بالارفتن قیمت‌ها، صعود نجومی بیکاری و فقر فراگیریم و در همه این بحران‌ها نقش دخالتی دولت برای بهبود وضعیت به حداقل ممکن می‌رسد. با همه این احوال، رشد سرطانی شهرها، به ویژه در جهان سوم، با سرعتی روزافزون تداوم دارد و فقر و فلاکتی توطئ‌آمیز را با ابعادی خیره‌کننده و بی‌سابقه در سطح توده‌های مردم می‌آفرید. دراواقع باید برسید چگونه می‌شود در شهرهای بزرگ جهان، از یک طرف، شاهد مصرف‌گرایی انبوه و تمرکز بی‌سابقه ثروت و امتیازات ویژه اقتصادی بود و از طرف دیگر، شاهد گسترش هرروز فقر و بحران و زاغه‌نشینی؟ دیویس این فضاهای را خاطرنشان می‌کند که امروزه بسیاری از زاغه‌نشینان، به دلیل عدم امنیت و عدم برخورداری از حق مالکیت خصوصی به‌رسمیت نشناخته‌شده، به مکان‌هایی بناه می‌برند که به لحاظ محیطی و طبیعی بی‌اندازه آلوده و خطرناک است. او با برشمردن مثال‌هایی در این زمینه، به یکی از این زاغه‌های بنگلادش اشاره می‌کند که فقدان فاضلاب بهداشتی، صفح شدید خدمات اجتماعی و نرخ بالای بیکاری تا حد پنجاه درصد خواهیم بود.

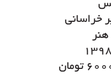

سیاره زاغه‌ها
مایک دیویس
ترجمه: امیر خراسانی
ناشر: ماتیا هنر
چاپ اول: ۱۳۹۸
قیمت: ۶۰۰۰۰ تومان

اعتراف می‌کنم که برگزیدن عنوانی برای نوشته حاضر آسان نبود. برای انتخاب عنوانی به منظور بررسی ترجمه کتاب «به تو که هنوز زاییده نشده‌ای»، باید دست‌به‌دامان مضحکه خود آن می‌شدم؛ مثلاً می‌شد گفت: «به تو که هنوز متولد نشده‌ای.» ولی ناگهی به کارنامه علمی مترجم، لرزه بر اندام هر منتقدی می‌اندازد؛ مدیر گروه انسان‌شناسی دانشگاه تهران، دبیر کمیسیون بررسی نشریه‌های علمی کشور، عضو کمیته ارتقا، کمی و کیفی نشریه‌های دانشگاه تهران، عضو ثابت کمیته ارتقا، علمی دانشکده علوم اجتماعی، عضو شورای پژوهشی سازمان میراث فرهنگی کشور، عضو انجمن انسان‌شناسی، انجمن جامعه‌شناسی، جمعیت‌شناسی و انجمن ایرانی مطالعات فرهنگی و ارتباطات و (تا جایی که به ترجمه مورد نظر ما مربوط می‌شود) مهم‌تر از همه: داور دوره‌های مختلف کتاب سال جمهوری اسلامی ایران، عضو انجمن آفریقاشناسان فرانسه، عضو انجمن انسان‌شناسان پاریس، عضو انجمن محیط‌شناسی انسانی فرانسه و پژوهشگر وابسته به مرکز ملی مطالعات علمی فرانسه (CNRS). از عضو انجمن انسان‌شناسان پاریس انتظار می‌رود فرانسوی بداند و از داور دوره‌های مختلف کتاب سال جمهوری اسلامی ایران انتظار می‌رود فارسی بنویسد.

و اما بعد. کتاب درباره جیست؟ از ترجمه فارسی که نمی‌شود فهمید؛ در ادامه خواهید دید چرا. مقدمه مترجم هم ندارد. از چند جمله پشت جلد که بر‌ده‌ای الابختکی از دست چنین برمی‌آید که گویا پندنامه است. نویسنده کتاب را بسان رهنمودی خطاب به نتیجه خیال‌اش (یعنی فرزند نوداش) نوشته که بنامست در سال ۲۰۲۵ آن را بخواند و بصیرت‌های زندگی در قرن بیست‌ر را به‌کار بندد.

اما چه شد که کنجکاو بررسی آن شدم؟ در یکی از شبکه‌های اجتماعی دیدم خواننده‌ای در حد دو جمله گفته بود: «لطفاً قبل از اینکه دست‌به‌کار ترجمه شوید فارسی باد بگیرید. من حتی یک جمله از این کتاب را نفهمیدم.» وقتی کتاب را دیدم، عنوانش جلب توجه‌ام شد: «به تو که هنوز زاییده نشده‌ای.» عنوان اصلی این است: A. toi qui n'es pas encore né(e) لفظاً یعنی «به تو که هنوز متولد نشده‌ای/به دنیا نیامده‌ای.» چرا «زاییده نشده‌ای»؟ مگر «زادن» دووجهی نیست؟ در فرهنگ سخن می‌خوانیم: ۱. مصدر متعدی به معنای زاییدن؛ ۲. مصدر لازم به معنای زاییده‌شدن. پس آیا برای عنوان کتاب بهتر نیست بگوییم «به تو که هنوز نزاده‌ای»؟ وقتی کتاب را تورق کردم، از وفور جملات بی‌سوژه که هنوز بود که فهمیدم فوق «زادن» و «زاییده‌شدن» را باید فراموش کرد. قضیه بیخ‌دارتر است. از همان فصل اول شروع کرد به خواندن متن فرانسوی و فارسی: نویسنده می‌خواهد میراث معنوی‌اش را به نواده‌اش منتقل کند. می‌گوید: «لازم است راه‌های دیگری برای الحاق به تو پیدا کنم. و به تصرفات دیگری برای نزدیک‌شدن به محدوده صدای تو چنگ بنداز‌م.» (ص ۲) به تصرفات چنگ بنداز‌م؟! در متن اصلی آمده است:

il me faut trouver d'autres parcours pour te rejoindre, m'agripper à d'autres prises pour m'approcher à portée de voix de toi.

ترجمه درست: «باید راه‌های دیگری برای رسیدن به تو بیابم و برای آنکه صدایم را به گوش تو برسانم به تدابیر دیگری متوسل شوم.» در ادامه می‌گوید: «مرا بخش از اینکه بدون بیم به بالای این بیست و پنج سال بپردم.» (ص ۳) یعنی چه؟

pardonne-moi de sauter à pieds joints par-dessus ces vingt-cinq années.

یعنی «مرا ببخش که جفت‌پا از روی بیست‌وپنج سال فاصله‌ای که بین ما هست بپرید.» معلوم می‌شود باید آستین بالا زد؛ چون مترجمی که سه‌دانگ‌تون قبول می‌کند، اشتباه ترجمه کند، احتمالاً خشت‌های فراوانی را کلمدال کرده است. در همان صفحه خشت از فصل خشت می‌خوانیم:

Mais bientôt une véritable révolution va se produire, un bouleversement plus radical que la mue du serpent qui, la saison venue, change de peau, à peine moins spectaculaire que la métamorphose d'une chrysalide qui s'ouvre et devient papillon.

«اما، به‌زودی یک انقلاب واقعی تولید می‌شود، بلوا و آشوبی اساسی‌تر از پوست انداختن ماری که در فصل مناسب پوستش را عوض می‌کند، به رحمت نمایشی کمتر از تغییر شکل حشره‌ای که از پیوله درآمده و به پروانه تبدیل می‌شود.» (ص ۵)

یعنی «روی دادن»؟ و «mine peine» فی‌الی آخر یعنی «جنان اقلیم پرشکوهی که جهیز دست‌کمی از تبدیل شفیره به پروانه ندارد».

Tu as reçu des informations, et tu les as prises pour conformes à la vérité;

«تو اطلاعاتی دریافت کرده، و آنها را گرفته‌ای تا با حقیقت تطابق دهی.» (ص ۶) مترجم کجا فعل گروهی prendre pour به معنای «فرض‌کردن» یا «پنداشتن» را نمی‌شناسد. ترجمه درست: «اطلاعاتی به دستت رسیده و آنها را منطبق با حقیقت پنداشته‌ای.»

ni plus que les malheureux qui sont apparemment sur la touche et que l'on dit exclus.

«و نه بیشتر از بدبختانی که ظاهراً حساب‌برانگیزند و به آنها مطرود می‌گویند.» (ص ۷) Être sur la touche یعنی بی‌کش‌بودن و در کارها مداخله‌نکردن. ترجمه درست: «و نه بیشتر از انسان‌های بدبختی که هیچ دخالتی در امور ندارند و آنها را محرومان می‌نامیم.»

N'accepte jamais de succomber aux insidieux «à quoi bon?»

هرگز نپذیر که تسلیم حیله‌گران شوی «چه لزومی دارد؟» (ص ۷) این فارسی است؟ نقش دستوری عبارت داخل کیومه چیست؟ ترجمه درست: «هرگز دچار این وسوسه نابکارانه نشو که «چه فایده‌ای دارد؟»».

Ne te satisfais pas du rôle de Ponce Pilate.

«از نقش سنگ با شدن راضی مشو» (ص ۷) نقش سنگ؟! یعنی منظور نویسنده همان سنگ پای قزوین یا معنای پیروی است؟ ولی این چه ربطی به جمله‌های قبل و بعد دارد؟ آیا مترجم از خود نمی‌پرسد چرا این دو واژه را با حروف بزرگ نوشته‌اند؟ گویا ایشان Pontius Pilate را با Pierre Ponce اشتباه گرفته. ولی همان پونتیوس پیلاتوس است: حاکم روم در محله یهودیه که مسیح را برای محاکمه نزد او می‌برند و او از صدور حکم درباره آن حضرت شانه خالی می‌کند. و دومی یعنی سنگ پا. نویسنده می‌گوید «مثل پونتیوس پیلاتس از زیر بار مسئولیت شانه خالی نکن!» توضیح بیشتری لازم نیست. ضمناً دقت کنید چند شاهکاری که مرور کردیم و نیز جملات بعدی که خواهیم دید، بلافاصله پشت‌سرهم در یک صفحه‌اند.

Ce rôle n'est pas déjà écrit. Il l'est pour les objets qui l'entourent.

«این نقش قبلاً نوشته نشده است. این نقش برای اشیایی که احاطه‌اش کرده‌اند.» (ص ۷) جمله دوم کامل است؟ باید نقل آقا یا خانم ویراستار و نمونه‌خوان در انتشارات علمی و فرهنگی را جویا شد. آیا کسی این متن را خوانده است؟ ترجمه درست: «نقش تو از پیش مقدر نشده است. فقط نقش اشیا از پیش مقدر شده است.» «که خواه جایاقیه یا زنده نامیده شوند. فقط می‌توانند از نیروهای طبیعت کمک بگیرند.» (ص ۷) ترجمه درست: «چه جاندار و چه بی‌جان، هیچ‌یک را یارای سرپیچی از نیروهای طبیعت نیست.»

Homme de l'an 2000, je peux tenter d'imaginer certains des traits de l'an 2025.

بالاخره مارانتس نفس‌گیر یک صفحه تمام شد و وارد صفحه بعد شدیم: «انسان سال ۲۰۰۰، و من می‌توانم به بوسوسه بیفتم تا به یاری از خطوط سال ۲۰۲۵ فکر کنم.» (ص ۸) مطلقاً گرته! ترجمه درست: «مایانکه به سال ۲۰۰۰ تعلق دارم، ولی می‌کوشم طرحی کلی از سال ۲۰۲۵ در خیالم ترسیم کنم.»

Ce ne sera pas, à coup sûr, un monde aussi confortable, mais cela te donnera la possibilité, à toi comme à tous ceux qui vouldront agir, de participer à ces changements, de les orienter, de choisir.

«این مسئله، در هر لحظه، ایجاد آسایش نخواهد کرد، اما به تو این امکان را خواهد داد، یا، تو مثل همه کسانی که می‌خواهد تأثیر بگذارند، و در این تغییرات، در جهت دادن آن‌ها و در انتخاب شرکت کنند.» (ص ۸) باطل اباطیل. همه جملات باطل اباطیل است. منظور نویسنده چنین چیزی است: «این البته آرامت نسبت، ولی برای تو و تمام انسان‌های عالم همان فرصتی فراهم می‌کند تا که تا دو ساعت بعد از ناهار کسی حق ندارد مزاحم شود.

Tout dépend après:

C'est à cela que je vais m'efforcer de réfléchir devant toi.

«در این صورت است که من می‌کوشم تا در برابر تو فکر کنم.» (ص ۸) ترجمه درست: «می‌خواهم پیش چشم تو، خود را به اندیشیدن به چنین مسائلی وادارم.» فراموش نکنید که همه اینها در همان دو صفحه آغاز فصل اول بود.

در صفحه بعد، نویسنده می‌گوید نخستین واکنش انسان‌های اولیه به پدیده‌هایی نظیر آتش اساساً ترسی از ترس و حیرت بود. سپس پرسش‌گری پیشه کردند. اما نخستین پاسخ به این پرسش‌ها از چنین باورهای دینی بود. نه تبیین‌های علمی. هزاران سال بعد، انسان کم‌کم به جای رمزپردازی‌های دینی، به تبیین‌های علمی مستقیم و غیرمستقیم او بوده‌اند. در این کتاب به‌جای کوشش در جهت فهم آرای فیلسوفان سیاسی بر خود متون اصلی فیلسوفان تمرکز شده است. ازاین‌رو، عناوین هر فصل کتاب نام یکی از فیلسوفان سیاسی است که یکی از نشانه‌های صوری متن‌کاری محسوب می‌شود و تبعیت آنها از روش‌شناسی استراوس است. همچنین مقالات این کتاب از حیث محتوایی نیز درصدد بسط دعاوی استراوس در مورد تکامل فیلسوفانی است که آثار آنها در این مجموعه بررسی شده است. در واقع همه مقالات به نوعی و تا حدودی می‌کوشند تز اصلی استراوس را در مورد فیلسوفی که نوشته‌اند بسط و اعتبار آن را نشان دهند؛ این تز «در تغییر استراوس از فلسفه سیاسی به مانیه سیاسی فلسفی و نیز از اصل پنهان‌نگاری نزد فیلسوفان سیاسی تبلور پیدا کرده است». ازجمله کسانی که در این مجموعه در کنار استراوس نوشته‌اند می‌توان به جیمز کراپی، کارنس لرد، کریستوفر روزنر، رالف لرنر، استنلی روزن، آلن بلوم و دیگران اشاره کرد. پویاترازان ترجمه فارسی این کتاب را به سعید تقسیم کرده‌اند: مجلد اول که اکنون منتشر شده به فیلسوفان قدمایی، از توسیدیس تا مارسیلیوس پادوآیی، می‌پردازد و به مجلد دیگر به فیلسوفان مدرن اختصاص دارد که دومی با ماکیاولی آغاز می‌شود و با روسو به پایان می‌رسد و سومی با فلسفه سیاسی کانت آغاز و با هیگل در تمام می‌شود. در مجلد اول به ترتیب فلسفه سیاسی توسیدیس، افلاطون، کسنوفون، ارسطو، مارکوس تولیوس کیکرو، سنت آکوئینس، ابونصر فارابی، موسی ابن‌میمون، سنت توماس آکوئینس و مارسیلیوس پادوآیی بررسی شده‌اند.

تمازفلسفه سیاسی و علم سیاست

کتاب درباره تاریخ فلسفه سیاسی است نه علم سیاست و آرای سی‌وهشت فیلسوف و متفکری که در این کتاب بررسی می‌شوند از جمله فلسفه سیاسی است. مثلاً در مدخل افلاطون که استراوس نوشته است، تأکید بر فلسفه سیاسی است نه مباحث دیگر فلسفه افلاطون. اگرچه همه رساله‌های افلاطون کمویبش به‌طور مستقیم به مسئله سیاسی اجراء دارند ولی فیلسوفی مشخصاً به سه رساله می‌پردازد که از عناوین‌شان هم تعلق‌شان به فلسفه سیاسی مشخص است: «جمهوری»، «مرد سیاسی» و «قوانین». استراوس فهم آموزه سیاسی افلاطون را تنها از رهگذر این سه اثر ممکن می‌داند. مواجهه با آرای باقی فیلسوفانی که در این کتاب بررسی می‌شوند به همین سیاق است. اما همان‌طور که در تقسیم‌بندی‌های جدید دانشگاهی علم سیاست یا فلسفه سیاسی یک گرفته نمی‌شود، باید تصریح شود که این مرزکشی از کجا آغاز می‌شود. ازاین‌رو، استراوس به همراه کرایسی در مقدمه کتاب ادعایی جدلی مطرح می‌کند: «امروزه فلسفه سیاسی نیز به مترادفی برای ایدئولوژی -اگر نه برای اسطوره- تبدیل شده است». توجه داشته باشید که این کتاب در سال ۱۹۶۳ منتشر شده است. او شروع می‌کند به هاشورزدن به این ادعای جدلی. به گفته استراوس، فلسفه سیاسی متمایز از «علم سیاست» است، منتها او در پروژه خود، برخلاف دانشگهیان رشته علوم سیاسی، کفه را به سمت فلسفه سیاسی سنگین‌تر می‌بیند. از نظر استراوس، تمایز میان فلسفه سیاسی و علم سیاست پیامد تمایز بنیادی میان فلسفه و علم است که خاستگاهی نسبتاً متأخر دارد. اگرچه فلسفه و علم به‌طور سنتی با هم یک پروژه‌اند، چندان که علم طبیعی یکی از مهمترین بخش‌های فلسفه بود، با انقلاب فکری قرن هفدهم که به زایش علم طبیعی مدرن انجامید، فلسفه و علم دیگر با یکدیگر و با علم جدید علم طبیعی فلسفه سیاسی و علم سنتی (عمدتاً ارسطویی) پدیدار شد. و موفق‌ترین بخش فلسفه با علم جدید یا علم طبیعی جدید می‌داند که به لطف پروژه‌ای اصلی در ظاهر بیش از اینکه با فلسفه مستقل شد و حتی مبنای فلسفه تلقی می‌شد. از این طریق یک جریان جدید که تمایز میان فلسفه و علم مقبولیت عام یافت و در نهایت نیز اتفاق مشابهی برای تمایز میان فلسفه و علم سیاست (که به عنوان نوعی علم طبیعی امور سیاسی تلقی می‌شد) رخ داد. درست است که به‌طور سنتی فلسفه سیاسی و علم سیاست یکی بودند ولی به‌طور کلی فلسفه سیاسی با اندیشه سیاسی یکی نیست».

نگاهی به ترجمه کتاب «به تو که هنوز زاییده نشده‌ای»

پونتیوس پیلاتس در نقش سنگ‌پا

قاسم مومنی

Les premières réponses étaient plus inspirées par les croyances que par la raison, mais elles se sont peu à peu rapprochées de la réalité, éliminant le mystère au profit de l'explication.

«نخستین پاسخ‌ها بیشتر از طریق اعتقادات و باورها القا می‌شد تا از طریق دلیل و برهان. هم آن‌ها کم‌کم به واقعیت نزدیک شدند، در حالی که اسرار را از چهره تغییر و تأویل حذف کردند.» (ص ۹) ترجمه درست: «نخستین پاسخ‌ها بیش از آنکه از چنین عقلانیت بشامند، از جنس باور بود. ولی به‌تدریج، تبیین را جانشین رمزوراز کردند و به واقعیت نزدیک شدند.» اما جرا مترجم می‌گوید «اسرار را از چهره تغییر و تأویل حذف کردند»؟ تکند profit را profit خوانده است؟ عجب!

Le ciel nocturne paraît plus féerique lorsqu'on le sait, grâce aux astronomes, peuplé, en plus des étoiles visibles, d'innombrables galaxies que seuls peuvent déceler les télescopes, et de mystérieux trous noirs que seules peuvent révéler nos bolomètres.

«آسمان شبانه، آن گاه که انسان به لطف اخترشناسان می‌داند که این آسمان پرجمعیت است و بیش از همه، از ستارگان مرئی، از کهکشان‌های بی‌شماری که فقط می‌توانند در تلسکوپ‌ها به ظاهر شوند، و از سوراخ‌های سیاه اسرارآمیزی که تنها می‌توانند معادلات ما را هویدا کنند؛ بسامانه‌شده به نظر می‌رسد.» (ص ۹) اخترشناس نشان می‌دهد که کار کولمبس چنین کم‌مایه شده است؟ «سوراخ‌های سیاه»؟ در اینجا مطمئن می‌شویم که مترجم را با گولمن ترجمه نکرده‌اند. چون حتی کولمن هم می‌داند trou noir سیاه‌چاله است نه سوراخ سیاه. نویسنده می‌خواهد بدبدهای مطبوعات برای انسان‌های اولیه بی‌بهره از علم حیرت‌آور بود. اما امروز که علم جدید سازوکار پدیده‌ها را تبیین کرده، حیرت ما نه‌تنها کاستی نیافته، که دوچندان شده است. ترجمه صحیح: «امروز به لطف اخترشناسان می‌دانیم که آسمان شب، علاوه بر ستارگان مرئی، بی‌شمار کهکشان دارد که فقط با تلسکوپ قابل رؤیت‌اند و سیاه‌چاله‌های اسرارآمیزی دارد که فقط به مدد معادلات [اخترفیزیک] قابل کشف‌اند و اینکونه آسمان حیرت‌انگیزتر به نظر می‌رسد.»

این وضع همچنان سطربه‌سطر تا پایان کتاب ادامه دارد و نمی‌دانم از کجا مثال بزنم. شاید اگر هم‌طبق‌ور جمله‌به‌جمله ادامه دهم، کمان کنید عمداً دست روی جای خاصی از متن گذاشته‌ام. پس به سراغ فصل دوم برویم که نویسنده در آن، روزی از روزهای زندگی‌اش را روایت می‌کند؛ یکی از روزهای سال ۱۹۴۳، هجده‌ساله است و پس از امتحانات پایان‌ترم، در بحبوحه جنگ جهانی دوم. از پایتخت فرانسه تحت اشغال، راهی خانه یدرپاش در کوه‌های دورافتاده می‌شود. از قضا رود تولا واسط رود و بود به کیسمس مانده است. می‌گوید هر سال رود تولا دو را بهتر از روز تولد مبارح بود:

Dans deux jours ce sera Noël, ma propre naissance tien t alors plus de place dans mon esprit que celle du lointain Enfant Jésus, 1943 ans auparavant, si l'on se fie au décompte probablement faux des théologiens.

«دو روز دیگر نوئل است، اما اگر به تاگمایی‌های احتمالاً نادرست عالمان حکمت الهی و آموزگاران علوم دینی، در ۱۹۴۳ سال پیش، اعتماد کنیم، بنابراین تولد شخص من حتی بیشتری در ذهن و روح من دارد تا تولد درو کودکی به نام مسیح (ع).» (ص ۱۵) مطمئن‌تر می‌شویم که کار کولمن نیست؛ چون کم‌مایه شده است؟ «سوراخ سیاه»؟ در اینجا مطمئن می‌شویم که مترجم را با گولمن ترجمه نکرده‌اند. چون حتی کولمن هم می‌داند trou noir سیاه‌چاله است نه سوراخ سیاه. نویسنده می‌خواهد بدبدهای طبیعت برای انسان‌های اولیه بی‌بهره از علم حیرت‌آور بود. اما امروز که علم جدید سازوکار پدیده‌ها را تبیین کرده، حیرت ما نه‌تنها کاستی نیافته، که دوچندان شده است. ترجمه صحیح: «امروز به لطف اخترشناسان می‌دانیم که آسمان شب، علاوه بر ستارگان مرئی، بی‌شمار کهکشان دارد که فقط با تلسکوپ قابل رؤیت‌اند و سیاه‌چاله‌های اسرارآمیزی دارد که فقط به مدد معادلات [اخترفیزیک] قابل کشف‌اند و اینکونه آسمان حیرت‌انگیزتر به نظر می‌رسد.»

تاریخ فلسفه سیاسی
لئو اشتراوس، جوزف کراپسی
ویراستاران فارسی:
یاشار جیرانی، شروین مقیمی
ناشر: روزگار نو
چاپ اول: ۱۳۹۸
قیمت: ۵۸۰۰۰ تومان

مجلدی دیگر تحت نام لئو اشتراوس به فارسی منتشر شد

اندیشه سیاسی هم‌سن زندگی سیاسی است

گروه اندیشه: لئو اشتراوس، متفکر محافظه‌کار آلمانی-آمریکایی، یکی از فیلسوفان بنام سیاسی قرن بیستم است. روش خاص و پیچیده اشتراوس در تفسیر آثار و آرای فیلسوفان و متفکران بزرگ و نقد او از مدرنیته بسیاری را به و علیه نظریه او برانگیخت. بیشتر آثار او به تفسیر متون قدیمی تاریخ فلسفه به‌خصوص آثار سقراط، افلاطون و ارسطو می‌پردازد و در تفسیر آثار او از فلاسفه مسلمان و یهودی قرون وسطی ازجمله ابن‌میمون و فارابی نیز استفاده می‌کند. او از متقدمان فلسفه مدرن می‌دانند. چندان که بر این باور بود دیدگاه‌های فلسفه قدیمی و ادیان سابقی به‌مراتب محکم‌تر از نظرات پایه‌گذاران فکری مدرنیته نظیر ماکیاولی، هابز لاک و روسو بوده است. ازاین‌رو، می‌کوشید نشان دهد اگر فلاسفه مدرن توانسته‌اند بر فلاسفه قدیمی فائق آیند، تنها به این دلیل است که استدلال‌های نظری و فلسفی آنها را نادیده گرفته‌اند. اشتراوس در ایران نیز مشترکی جدی داشته است. دو. سه سالی است ترجمه فارسی آثار اشتراوس سرعت و شتاب زیادی به خود گرفته است. فارغ از کیفیت ترجمه این آثار نفس انتشار آنها برای ارزیابی اندیشه متفکران محافظه‌کار قرن بیستم خالی از لطف نیست. اشتراوس اکنون به لطف ترجمه آثارش جدی‌تر از پیش در فضای فکری ایران مطرح شده و امکان ارزیابی آثار او با سایر متفکران قرن بیستم مهیا شده است. فلسفه اشتراوس در کتابخانه فارسی‌زبانان مثل گذشته ناقص نیست: حقوق طبیعی و تاریخ (ترجمه بالر برهام)، فلسفه سیاسی (ترجمه فرهنگ رجایی)، شهر و انسان (ترجمه رسول نمازی)، ضیافت افلاطون به نزد لئو اشتراوس (ترجمه ایوب آذرفام)، سقراط کسنوفون (ترجمه یاشار جیرانی)، گفتار سقراطی کسنوفون (ترجمه یاشار جیرانی)، مقدمه‌ای سیاسی بر فلسفه (ترجمه یاشار جیرانی) و جامعه‌شناسی فلسفه سیاسی (ترجمه محسن رضوانی).

به‌تازگی نیز ترجمه یک اثر کتاب‌هایی که تحت نظارت و ویراستاری اشتراوس منتشر شده بود در انتشارات نگاه روزگار نو به طبع رسیده است: «تاریخ فلسفه سیاسی» که در سی‌وهشت مقاله به قلم شرح فلسفه سیاسی سی‌وهشت فیلسوف در قالب تاریخ نزدیک به هزار صفحه می‌پردازد. ترجمه کتاب نیاز به ویرایش فارسی دارد، چیزی که حضور آن در فضای نشر کتاب‌های نظری روز به بروز کمترنگتر می‌شود. این کتاب حول روش‌شناسی اشتراوس تدوین شده است. نویسندگان بخش‌های مختلف این کتاب همگی تحت تأثیر اشتراوس بوده‌اند. در این کتاب به‌جای کوشش در جهت فهم آرای فیلسوفان سیاسی بر خود متون اصلی فیلسوفان تمرکز شده است. ازاین‌رو، عناوین هر فصل کتاب نام یکی از فیلسوفان سیاسی است که یکی از نشانه‌های صوری متن‌کاری محسوب می‌شود و تبعیت آنها از روش‌شناسی اشتراوس است. همچنین مقالات این کتاب از حیث محتوایی نیز درصدد بسط دعاوی اشتراوس در مورد تکامل فیلسوفانی است که آثار آنها در این مجموعه بررسی شده است. در واقع همه مقالات به نوعی و تا حدودی می‌کوشند تز اصلی اشتراوس را در مورد فیلسوفی که نوشته‌اند بسط و اعتبار آن را نشان دهند: این تز «در تغییر اشتراوس از فلسفه سیاسی به مانیه سیاسی فلسفی و نیز از اصل پنهان‌نگاری نزد فیلسوفان سیاسی تبلور پیدا کرده است». ازجمله کسانی که در این مجموعه در کنار اشتراوس نوشته‌اند می‌توان به جیمز کراپی، کارنس لرد، کریستوفر روزنر، رالف لرنر، استنلی روزن، آلن بلوم و دیگران اشاره کرد. پویاترازان ترجمه فارسی این کتاب را به سعید تقسیم کرده‌اند: مجلد اول که اکنون منتشر شده به فیلسوفان قدمایی، از توسیدیس تا مارسیلیوس پادوآیی، می‌پردازد و به مجلد دیگر به فیلسوفان مدرن اختصاص دارد که دومی با ماکیاولی آغاز می‌شود و با روسو به پایان می‌رسد و سومی با فلسفه سیاسی کانت آغاز و با هیگل در تمام می‌شود. در مجلد اول به ترتیب فلسفه سیاسی توسیدیس، افلاطون، کسنوفون، ارسطو، مارکوس تولیوس کیکرو، سنت آکوئینس، ابونصر فارابی، موسی ابن‌میمون، سنت توماس آکوئینس و مارسیلیوس پادوآیی بررسی شده‌اند.

خاستگاه فلسفه سیاسی

اما خاستگاه فلسفه سیاسی چیست؟ اشتراوس اندیشه سیاسی را هم‌سن زندگی سیاسی می‌داند و اضافه می‌کند که فلسفه سیاسی درون یک زندگی سیاسی جای خاصی گرفت، «یعنی در یونان، در آن گذشته‌ای که از آن استاد مکتوبی در دست‌ است. به‌طور سنتی سقراط را بنیان‌گذار فلسفه سیاسی می‌دانند. سقراط استاد افلاطون بود و افلاطون هم استاد ارسطو. آثار سیاسی افلاطون و ارسطو از قدیمی‌ترین آثاری به‌شمار می‌روند که به فلسفه سیاسی اختصاص دارند و مهم‌تر اینکه امروز هم به دست ما رسیده است. آن نوع فلسفه سیاسی که سقراط مؤسس آن بود فلسفه کلاسیک نامیده می‌شود. اشتراوس فلسفه سیاسی کلاسیک را تلاش ظهور فلسفه مدرن در قرن شانزدهم و هدفدهم فلسفه سیاسی مسلط می‌داند. او فلسفه سیاسی مدرن را نتیجه کستی آگاهانه از اصول سقراطی عنوان می‌کند و تأکید دارد فلسفه سیاسی کلاسیک به زایش علم طبیعی مدرن انجامید و نیز به زایش فلسفه سیاسی افلاطون و مکاتب آنها محدود نمی‌شود، بلکه شامل آموزه سیاسی رواقیون و همچنین آموزه‌های سیاسی آبای کلیسا و مدرسیون هم می‌شود. البته اضافه می‌کند «تا جایی که این آموزه‌ها انحصاراً بر پایه وحی الهی قرار نداشته باشند». به عقیده اشتراوس، این آموزه سیاسی مبتنی بر وحی نیز تلاش سقراط بنیان‌گذار فلسفه سیاسی بود یا بنیان مشروط بسیار با دست‌کم نیازمند توضیحاتی است. با این حال، اشتراوس سقراط را نخستین فیلسوف می‌نمی‌داند و نتیجه می‌گیرد «فلسفه بر فلسفه سیاسی تقدم دارد». از این‌رو، می‌پرسد منظور از این ادعا که سقراط بنیان‌گذار فلسفه سیاسی است، چیست؟

سقراط هیچ کتابی ننوشت. اشتراوس بر اساس قدیمی‌ترین گزارش‌ها و با اید در آثار او چیست؟ اشتراوس می‌گوید دلیل این موضوع وقتی روشن می‌شود که خصیصه نشان می‌دهد که سقراط از بررسی امور و چیزهای الهی و طبیعی دست کشید و پژوهش‌های خود را کاملاً به امور انسانی -یعنی امور عادلانه، امور شریف، و چیزهایی که برای انسان خوب هستند- اختصاص داد. قضیه‌گوهای سقراط همواره بر سر موضوعات بودند: «درباره‌ی چیستی، بی‌دینی چیست، شریف چیست، بیست چیست، عادلانه چیست، شجاعت چیست، جنس شهر چیست، شهر مدینه چیست، حکومت با چه سامانی چیست، انسانی که می‌تواند بر دیگر انسان‌ها حکومت کند، چیست» و مسائلی از این دست. سقراط درباره همه چیز می‌پرسد «... چیست». البته اشتراوس مدعی است سقراط از پرسش‌درای‌اش از بررسی چیزها یا امور الهی دست کشید چون بر این باور است که «یک انسان دین‌دار فقط به آن چیزی تحقیق خواهد کرد که به تحقیق انسانی واگذار شده است. یعنی امور یا چیزهای انسانی». سقراط تحقیقات خود را از طریق گفت‌وگو دنبال می‌کرد و این یعنی سقراط «از عقاید مقبول عام آغاز می‌کرد». او آمیزانه‌ترین عقاید را آنهایی می‌داند که از سوی شهر و قوانین آن مقرر شده باشند، «یعنی توسط جدی‌ترین و رسمی‌ترین عرف». اما از آنجا که این عقاید یکدیگر را نقض می‌کنند، «در مسیر شناخت این ضرورت به وجود می‌آید که از کل حوزه عقاید مقبول عام یا از عقیده به خودی خود، تعالی جوییم». اشتراوس نشان می‌دهد چنین ف